

قیام در قعود

میثم روایی دیلمی

چه دست

سوی هوا، توی هوا - آب،

می رود

از دست

چه می چکد



از ابر

قیام دست

و خونِ ناشزه

بر پست.

چه خون

به چشم،

به حفره می خلد

از ابر،

و زوزه می کشد

در لخته‌هایِ کبود

که رود

می‌برد،

و رویِ وهمِ هوا،

تاب

می‌دهد

بر تن.

و تن

— چه قائم بر گور —

سقوط می‌کند از تن

که دست...

چه می‌کشد به بدن،

دست،

دست می‌برد بر گور

و رویِ گور

زوزه می‌کشد

از گور.

□

به دست می‌زنم

از خون

به صورتم، که صحاری است
به چشم‌ها، که قواعد
به سینه‌ام،
که ستوه.

به دست می‌زنم از تن؛
حضور می‌دهم
پرنده‌های هوا را

— میانِ وهمِ هوا —
و یک پرنده — که آب،
می‌رود

در دست،
چه می‌چکد در گور
و زوزه‌اش
— چه رود —
به قعر می‌رود:
قعود.